

غدیریة قاضی نظام الدین اصفهانی (تصحیح، تحلیل، شرح و ترجمه)

* سیدکمال موسوی

** سیدمحمدرضا ابن الرسول

چکیده

نگارندگان، در مقاله حاضر، پس از مقدمه‌ای کوتاه در شرح زندگی و آثار قاضی نظام الدین اصفهانی، شاعر ذولسانین اصفهانی در قرن هفتم هجری، قصیده نونیه او در ستایش امام علی^(ع) را با استناد به دست‌نویس‌های آثار او، گزارده و بر اساس سنت تصحیح نسخ خطی، به بررسی اختلاف نسخ و سپس، تحلیل ساختار قصیده و شرح و ترجمه یکایک ابیات آن پرداخته‌اند. از مهم‌ترین نتایج این پژوهش، که با روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته، این است که قاضی نظام الدین در این سروده به‌عنوان عالمی شیعی ظاهر می‌شود و مناقبی از امیر مؤمنان^(ع) را نقل می‌کند که تنها در متون شیعه مذکور است.

کلیدواژه‌ها: امام علی^(ع)، قاضی نظام الدین اصفهانی، غدیریة، شعر عربی در ایران، شعر قرن هفتم هجری

تاریخ دریافت: ۹۶/۵/۳۰ تاریخ پذیرش: ۹۷/۲/۱

* دانشیار بازنشسته دانشگاه اصفهان

** استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) / Ibnorrasool@yahoo.com

مقدمه

ابوسعبد محمد بن اسحاق بن المطهر، معروف به قاضی نظام‌الدین اصفهانی، دانشمند و شاعر دولسانین اصفهان در قرن هفتم هجری، و ستایشگر خاندان سرشناس جوینی است. وی به تقریب در اوایل قرن هفتم هجری متولد شده، و به یقین پیش از سال ۶۳۱ق و تا سال ۶۸۱ق در قید حیات بوده است. خاندان قاضی همه اهل علم و تعلیم بوده‌اند و «قضای» منصب خانوادگی اوست، چنان که او خود، قاضی القضاة اصفهان بوده است (برای تفصیل بیشتر نک: ابن‌الرسول، ۱۳۸۱: ۱۴۵-۱۸۲؛ جواد، ۱۹۶۳م: ۸۴-۹۴؛ و نیز: میرافضلی، ۱۳۸۱: ۲-۲۵).

مجموعه آثار قاضی نظام‌الدین اصفهانی، منشآت یا دیوان المنشآت نام گرفته است. دست‌نویس‌هایی از این مجموعه در کتابخانه‌های ایران و جهان گزارش شده است. این مجموعه شامل دو بخش مهم است:

یکی شرف‌ایوان البیان فی شرف بیت صاحب‌الدیوان که مجموعه نظم و نثر ادبی است در مدح خاندان جوینی و شاعران آن را برای عطاملک جوینی (صاحب تاریخ جهانگشای) فرستاده است. از محتویات این اثر رساله ادبی القوسیه یا رساله القوس^۱ و یک منظومه ملّمع شامل مناظره سرو و آب^۲ به چاپ رسیده است. بخش دوم مجموعه‌ای است به نام نُخبَة الشارب و عَجالة الراكب، بالغ بر پانصد رباعی عربی، که قاضی آنها را به تفریق در یکایک قوافی بیست‌وهشتگانه پرداخته و به همان عطاملک جوینی هدیه کرده است. این مجموعه نیز به چاپ رسیده است.^۳

۱. رساله‌ای ادبی است به شیوه مقامات و به زبان عربی در وصف کمان که قاضی خطاب به کمال‌الدین اسماعیل، شاعر مشهور اصفهان، نگاشته و معارضه با آن را از وی خواسته است. رساله القوس کمال در پاسخ به این اثر قاضی است. این دو رساله که با نام‌های رساله القوس، القوسیه النظامیه و القوسیه الکمالیه نیز یاد شده، در کتاب نصوص و رسائل من تراث أصفهان العلمی الخالد (۱۶۳/۱-۱۸۰ و ۱۸۱/۱-۱۹۸)، به تصحیح سیدمحمدرضا ابن‌الرسول به چاپ رسیده است.

۲. متن پژوهیده مناظره سرو و آب، در مجله آینه میراث (س ۶، ش ۴۱، تابستان ۱۳۸۷، ص ۲۸۵-۳۲۳) به چاپ رسیده است.

۳. رباعیات نظام‌الدین الأصفهانی که گاه به نام «دیوان رباعیات» یا «کتاب دو بیتات» هم یاد شده، به همت دکتر کمال ابودیوب، برای نخستین بار در سال ۱۹۸۳م، در ۲۱۶ صفحه، از سوی انتشارات دارالعلم للملایین در بیروت به چاپ رسیده است.

گرایش مذهبی شاعر

داوری دربارهٔ مذهب بزرگان علم و ادب بسی دشوار است و در مورد امثال قاضی - که آثاری فقهی و کلامی و تفسیری از آنان گزارش نشده - سخت‌تر می‌نماید. اصفهان در اوایل قرن هفتم هجری و پیش از آن، معرکهٔ نزاع حنفیان و شافعیان بوده و همین کشمکش‌ها زمینه را برای حملهٔ وحشیانهٔ مغول آماده ساخته است. نظام‌الدین هم در همین دوران قاضی اصفهان است.

از سویی، در میان ممدوحان و مخاطبان نامه‌ها و قصائد او - از خلیفهٔ عباسی گرفته تا خواجه نصیر طوسی - شیعی و سنی هر دو دیده می‌شوند. البته خاندان جوینی را - که مخاطبان بیشتر منشآت قاضی اند - اگر شیعی ندانیم^(۱)، لااقل باید به دلیل اقدامات آنان در بهبود وضعیت آستان امیرمؤمنان^(ع) و رسیدگی به حال مجاوران و زائران آن آستان، و نیز تجلیل و ستایش عموم علمای شیعه از آنان، از مؤالیان اهل بیت^(ع) و مدافعان شیعه به شمار آوریم (نک: شوشتری، ۱۳۶۵: ۴۶۷/۲-۴۸۷).

با این وصف اگر تصریح امثال قاضی نورالله شوشتری (همان: ۵۴۳/۱-۵۴۵) در این باره کفایت نکند، به‌ناچار باید با مراجعهٔ مستقیم به آثار قاضی گرایش مذهبی او را دریافت. وی در رساله‌ای خطاب به صاحب دیوان خواجه بهاء‌الدین جوینی، پدر عظاملك، از صاحب ابن عبّاد یاد می‌کند و وجه اشتراک ممدوح و ابن عبّاد را برخورداری از منصب وزارت، و ادب سرشار، دفع مخالفان و بدعت‌گزاران و فرقه‌گرایان، و یاری جبههٔ عدل و توحید در برابر نواصب و مرجئه می‌داند (نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰ق: گ ۲۰). نحوهٔ درود فرستادن قاضی بر پیامبر اکرم^(ص) نیز در پایان یکی از رساله‌هایش (همان: گ ۷۷) می‌تواند قرینه‌ای بر گرایش شیعی او محسوب شود: «و الصلوة علی محمد وآله الأفضلیین و أصحابه العزّ المَحَجَلین»؛ و البته این، در صورتی است که عبارت یادشده یا بخشی از آن را افزوده کاتب ندانیم. باز در ابیات آغازین نامه‌ای خطاب به یکی از بزرگان سادات علوی، خاندان پیامبر علیهم السلام را نیک ستوده است (همان: گ ۱۲۷).

۱. در این میان باید بهاء‌الدین جوینی، حاکم اصفهان، را استثنا کرد که ظاهراً در تشیع او تردیدی نیست (نک: جعفریان، ۱۳۷۶: ۲۵ و ۲۶).

رباعی زیر نیز دلالتی روشن بر تشیع شاعر دارد:

قَالُوا أَطْرِحِ الصَّقْرَ لِأَجْلِ الْخَرْبِ لا لا أَلْيَعُ نَبْعَتِي بِالْغَرْبِ؟
أَخْتَارُ عَلَى الشَّيْعِ النَّصَبَ عَمِيَّ؟ لا لا وَرِسَالَةَ النَّبِيِّ الْعَرَبِيِّ!
(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰ق: گ ۱۷۵ر)

گفتند که برای پرندۀ هوبره، باز شکاری را دور افکن. هرگز هرگز! آیا چشمۀ خود را با آب سطلی داد و ستد کنم؟! آیا کورکورانه آیین ناصبیان را بر تشیع ترجیح دهم و برگزینم؟ نه نه! قسم به پیامبر عربی نژاد و عربی زبان (که چنین نخواهم کرد)!

و این رباعی که در اثبات مدّعی ما بهترین گواه است:

لَمْ أَرْضَ سِوَى هُدَى نَبِيِّ وَوَلِيِّ لا أَتَّبِعُ الْبَاطِلَ وَالْحَقُّ جَلِيَّ
فِي الشَّرِّ تَرَانِي ابْنَ حَرْبٍ بَطْلًا لِكِنِّي مِنْ شَيْعَةِ مَوْلَايَ عَلِيَّ
(همان: گ ۲۱۳پ)

جز به هدایتگری پیامبر یا ولّی دل خوش ندارم و وقتی حق، روشن است، از باطل پیروی نمی‌کنم. هر چند مرا در شر و شور، جنگاوری پهلوان می‌بینید، اما (با این همه) من از جرگه شیعیان مولایم علی^(ع) هستم.

البته شاعر در رباعی دیگری با زبان ایهام، افراط و غلو خود را در تشیع نفی می‌کند و این، خود از سویی مؤید شیعه بودن شاعر است و از سوی دیگر، تأثیر فضای مذهبی اصفهان آن زمان را در اعتقادات شاعر بیان می‌کند (نک: ابن‌الرسول، ۱۳۹۲: ۶۹-۷۵). آن رباعی چنین است:

مَا لِلشَّيْعِ الْغُلَاةَ لَوْمِي افْتَرَضُوا إِذْ طَالَ نِزَاعِي لِجِدَالِي اعْتَرَضُوا
أَفْسَمْتُ بِدِينِ عَشِقَتِهَا صَادِقَةً لَوْ سُنَّتَهُ وَجْهَهَا رَأَوْا مَا رَفَضُوا
(همان: گ ۲۰۲ر)

۱. «ابن حرب»، در مصراع سوّم، ایهام دارد؛ معنی غیر مرادش (معاویه)، در تضاد با «علی» در مصراع چهارم است، و معنی مورد نظر (زاده جنگ) همان است که در ترجمه آوردیم. مقصود از «الشّر» هم - اگر ضبط نسخ درست باشد - پدیده نامیومون جنگ است. نیز «لکّنی» به معنی «علی آتی = افزون بر این من» است؛ یا باید بیت دوم را نمونه «تاکید المدح بما يشبه الذم» به شمار آورد.

از چه رو شیعیان غالی و افراطی، نکوهش مرا بر خود واجب دانستند و وقتی نزاع من با آنان به درازا کشید، به جدال با من روی آوردند. به آیین عشق او قسمی راستین یاد می‌کنم که اگر نقش رخساره او را می‌دیدند، هرگز روی بر نمی‌تافتند.

غدیریة قاضی

اما از همه مهم‌تر قصیده مشهور قاضی نظام‌الدین اصفهانی در ستایش اهل بیت^(ع) و به‌ویژه امیر مؤمنان^(ع) است که به آن «غدیریة» هم گفته‌اند (امینی، ۱۳۶۶: ۴۳۶/۵). این قصیده یکی از مستندات مهم کسانی است که قاضی را پیرو مذهب تشیع دانسته‌اند؛ چه، در آن ابیاتی آمده که آشکارا بیانگر باورهای یک شاعر شیعی است. اهمیت این قصیده از چند جهت است:

الف) قاضی در این سروده، اهل بیت^(ع) را با تعبیری همچون «آل یاسین»، «أنجم الحق»، و «أعلام الهدی» یاد می‌کند و صراحتاً می‌گوید که مناقب ایشان بی‌شمار است. نیز امیر مؤمنان^(ع) را با القابی مانند «حجة الله»، «الحبل المتین»، «وصی خیر الوری»، «ولی الله»، «هماوردخواه صحنه‌های نبرد»، «اقامه‌کننده برهان برای اثبات حق»، «دل‌نسته به مظاهر فریبنده دنیا»، و «پیش‌تاز در مبارزه» می‌ستاید و مناقبی همچون «حدیث منزلت»، «حدیث غدیر»، «حدیث ردّ الشمس»، «مکتوب بودن نام ایشان بر عرش»، «معین شدن او از سوی پیامبر^(ص) به مقام ولایت»، «اطعام ایثارگرایانه به مسکینان و میهمانان»، «بر تن کردن زرهی بی‌پشت در جنگ‌ها»، «دارا بودن علم جفر و جامعه و آگاهی از اسرار غیبی»، «عبادت نکردن بتان در هیچ یک از مراحل زندگی»، و «تفضیل غیر قابل انکار او بر دیگران» را برای آن حضرت برمی‌شمارد.

ب) قاضی چنان که از رباعیات پیش‌گفته برمی‌آید، یک شیعی معتدل است؛ هم‌آیین نواصب را مردود می‌داند و هم شیوة غالیان را انکار می‌کند. بنابراین، چنین ستایشی از اهل بیت^(ع) و یادکرد چنین فضائلی برای امام علی^(ع) در شعر او نشان می‌دهد که این مناقب، از نظرگاه یک شیعی معتدل، مقبول و قابل طرح و دفاع است.

ج) قاضی خود نمایانگر دانش و ادب، و به تعبیری فرهنگ اصفهان در قرن هفتم هجری است. فراموش نکنیم که اکثر قریب به اتفاق ساکنان اصفهان در آن دوران، سنی (حنفی و

شافعی) بوده‌اند، هرچند پس از به حاکمیت رسیدن بهاءالدین جوینی، برادرزاده عظاملک جوینی، و سختگیری‌های او نسبت به نواصب، بزرگان و مردم شهر طوعاً یا کرهاً رفته‌رفته به تشیع نزدیک شدند. بنابراین، سرودن چنین قصیده‌ای در آن فضا، ثابت می‌کند که زمینه ارائه آن در میان فرهیختگان و عموم مردم فراهم بوده و به دیگر سخن، مضامین قصیده مورد انکار اصفهانیان آن عصر نبوده است.

د) قاضی، هم در رباعیاتی که از او نقل کردیم، و هم در قصیده‌ای که خواهیم آورد (بیت‌های ۳۰-۳۳)، «تشیع» را در برابر «تسنن» قرار نمی‌دهد، بلکه «شیعه» را رویاروی «نواصب» می‌بیند و اهل سنت را در برابر شیعه غالی می‌نهد و این، بیانگر آن است که تسنن آن دوره به هیچ روی با تشیع سر جنگ نداشته است، بلکه این ناصبیان بوده‌اند که شیعه را بر نمی‌تافته‌اند.

ه) افزون بر همه این موارد، شعر عربی قاضی خود اهمیتی دوچندان دارد؛ قاضی نظام‌الدین اصفهانی شاید تنها نماینده شعر عربی در ایران در دوران انتقال از عصر عباسی به دوره فترت است؛ چه او، هم پیش از سقوط بغداد (سال ۶۵۶ق) و هم پس از آن، قصاید بلندی به زبان عربی سروده است. نیز شاید آخرین شاعر عربی سرای ایرانی است که در دوره گذار از عربی‌سرایی به فارسی‌گرایی ادیبان فارسی‌زبان نیک درخشیده، و یک دیوان مستقل از پرداخته‌های نظم و نثر ادبی به زبان عربی دارد و مهم‌تر از آن، یک مجموعه رباعی عربی (بالغ بر پانصد رباعی) در همه قوافی سروده است. هرچند پیش از او نیز، در ایران، ادیبان ناموری مثل عماد اصفهانی، طغرایی اصفهانی، ثعالبی نیشابوری، ابوالفتح بستی، و... دیوان شعر عربی داشته‌اند.

اکنون به سراغ مدیحه قاضی می‌رویم و پس از ساختارشناسی و تحلیل قصیده، متن عربی آن را به‌همراه شرح واژگان، نکات دستوری و بلاغی، و ترجمه ابیات می‌آوریم.

ساختار قصیده

این قصیده در چهل‌وهفت (۴۷) بیت با قافیه نون مفتوح و در بحر بسیط سروده شده، و وزن عروضی مطلع آن چنین است: «مستفعلن فعلن مستفعلن فعلن / مستفعلن فاعلن

مستفعلن فَعَلَن» که در آن «قطع» و «خبین» روی داده است.^۱ چنان‌که از عباراتِ عنوان قصیده و متنِ آن روشن می‌شود حاکم وقت اصفهان، بهاء‌الدین جوینی، فرزند خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان و برادرزاده عطاملک جوینی، پرده‌ای نفیس و پُر نقش و نگار برای آستان مقدّس امیرمؤمنان^(ع) در نجف اشرف می‌فرستد و به همین مناسبت، قاضی نظام‌الدین اصفهانی این قصیده را می‌سراید. تاریخ واقعه و زمان سرایش قصیده، چنان‌که در بیت ۳۸ آمده، سال ۶۷۰ قق است.

این سروده - که با مدح اهل بیت^(ع) آغاز و به قدردانی و ستایش از بهاء‌الدین جوینی ختم می‌شود - یکی از مستندات مهمّ کسانی است که قاضی را شیعی دانسته‌اند؛ چه، وی در آن با زبان و فرهنگ کاملاً شیعی از اهل بیت^(ع) و به‌ویژه امام علی^(ع) یاد می‌کند. این قصیده در دست‌نویس کهن منشآت قاضی مضبوط است (نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰ق: گ ۹۰ - ۹۱پ). افزون بر آن، قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین چهل و دو بیت، و در احقاق الحقّ چهار بیت^۲، و شیخ بهائی در کشکول خود شش بیت^۳ از این قصیده را آورده‌اند. صاحب‌الغدیر هم به استناد همین قصیده، و به‌ویژه بیت بیست و چهار آن، قاضی را در شمار شاعران غدیر یاد کرده است (امینی، ۱۳۶۶: ۴۳۴/۵). می‌افزاییم که مطلع قصیده در ترجمه آوی از محاسن اصفهان (مافرّوخی، ۱۳۲۸: ۱۲۰)، و شش بیت از آن در نسخه جُنْگ تبریز نیز مذکور است.^۴

هشت بیت اوّل قصیده به مدح و ستایش خاندان پیامبر^(ع) اختصاص دارد. از بیت نهم تا بیست و چهارم صرفاً به مناقب و فضایل امیرمؤمنان^(ع) پرداخته شده، و القاب و صفات آن حضرت چون علم، شجاعت، جود و ایثار ذکر گردیده است. شاعر در این بخش، احادیث

۱. در تفعیله «فاعلن» اگر «قطع» - یعنی حذف حرف آخر و تد مجموع، و تسکین دوّمین حرف آن و تد صورت بگیرد، «فاعلن» به «فاعل (= فَعَلَن)» مبدّل می‌گردد، و اگر «خبین» - یعنی حذف حرف دوّم که ساکن هم هست - صورت بگیرد، به «فَعَلَن» تبدیل می‌شود.

۲. بیت‌های ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، و ۳۳ در مجالس المؤمنین نیامده است (شوشتری، ۱۳۶۵: ۵۴۵/۱-۵۴۳، و ۴۸۲/۲). در احقاق الحقّ هم تنها بیت‌های ۱، ۲، ۴، و ۵ آمده است (شوشتری، [بی‌تا]: ۱۹۷ و ۱۹۸، بر اساس شمارش دستی، ذیل «المبحث الخامس في ذكر بعض الفضائل التي يقتضي وجوب إمامة أمير المؤمنين عليه السلام»).

۳. بیت‌های ۱، ۲، ۴، ۷، ۱۶، و ۲۲ در کشکول آمده است (شیخ بهائی، [۱۳۳۷]: ۲۴۷/۱).

۴. بیت‌های ۱، ۶، ۹، ۱۴، ۱۵، و ۲۷ در این جُنْگ کهن موجود است (جنگ تبریز، برگ نخست).

نبوی (مثل حدیث منزلت)، واقعه غدیر و تفضیل امام^(ع) بر سایر اصحاب را یاد می‌کند و آنگاه در بیت ۲۵، با اشاره به این که روح القدس^(ع) در چنین مدیحه‌ای الهام بخش وی بوده، به تمجید از حسنین^(ع) و فاطمه زهراء^(س) می‌پردازد و بدین سان باز به مدح اهل بیت^(ع) بازمی‌گردد. به دیگر سخن، این دو بخش قصیده (مجموعاً بیست و نه بیت) با مدح اهل بیت^(ع) شروع می‌شود، با مدح امام علی^(ع) اوج می‌گیرد و باز با مدح اهل بیت^(ع) پایان می‌یابد. شاعر از بیت سی ام به بعد، دشمنان امام علی^(ع) را مخاطب خود قرار می‌دهد و با شماتت کردن آنان، به عزت باز یافته شیعه در عصر خود اشاره می‌کند و اینجاست که محملی برای مدح بهاء الدین جوینی می‌یابد و از بیت سی و یکم با تصریح به نام وی چنین ستایشی را آغاز می‌کند. توجه ممدوح به شیعه، و قلع و قمع دشمنان آنان، اعتقاد او به ولایت امیر مؤمنان^(ع) و اهتمامش به سامان دهی حرم مولای متقیان^(ع)، مایه یا درون مایه این بخش مدیحه است.

در همین بخش قصیده است که شاعر از پرده ارسالی ممدوح خود از اصفهان به نجف اشرف ذکری به میان می‌آورد و رسیدگی او به آستان قدس علوی^(ع) و زائران آن را مصداق بارز «المودّة فی القربی» قلمداد می‌کند. این سروده در نهایت با درخواست دعا از زائران و مجاوران آن آستان، برای ممدوح شاعر خاتمه می‌یابد. به استناد این قصیده، به ویژه ابیات سی و دوم تا سی و پنجم، می‌توان راز برخی گزارش‌ها و تحلیل‌های تند تاریخی - مبنی بر سختگیری‌ها و تندروی‌های بهاء الدین جوینی در اصفهان - را دریافت و نیز می‌توان مؤید دیگری بر تشیع وی ارائه نمود.

متن قصیده

وَ قَالَ يَمْدَحُ أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ، عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَيَذْكُرُ اِهْتِمَامَ الصَّاحِبِ الْمُعَظَّمِ،
بِهَاءِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ صَاحِبِ الدِّيَّانِ، بِتَرْتِيبِ الْمَفْرُوشَاتِ وَالسَّتَارَةِ بِرِسْمِ الْمَشْهَدِ
الْمُقَدَّسِ، وَيَمْدَحُهُ بِذَلِكَ^۱

۱. بِتَرْتِيبِ مِنْ «رَتْبَهُ»: اثْبَتَهُ وَأَقْرَبَهُ، أَوْ نَظَّمَهُ وَنَصَّنَاهُ. الْمَفْرُوشَاتُ مِنْ «فَرَشَ» الشَّيْءُ: بَسَطَهُ. السَّتَارَةُ وَالسَّتَارُ: قِمَاحٌ يُسَدَّلُ عَلَى نَوَافِذِ الْبَيْتِ وَأَبْوَابِهِ. بِرِسْمِ أَيِ مَنْقُوشَةً بِصُورَةٍ، أَوْ وَقْفًا لِتَقَالِيدِ.

١. لِلّهِ دُرُكُكُمْ يَا آلَ يَاسِينَا
يا أَنْجَمَ الْحَقِّ أَعْلَامَ الْهُدَىٰ فِينَا^١
٢. لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا فِي مَحَبَّتِكُمْ
أَعْمَالَ عَبْدٍ وَلَا يَرْضَىٰ لَهُ دِينَا^٢
٣. أَرْجُو النَّجَاةَ بِكُمْ يَوْمَ الْمَعَادِ وَإِنْ
جَنَّتْ يَدَايَ مِنَ الذَّنْبِ الْأَفَانِينَا^٣
٤. بَلَىٰ أُخْفِفُ أَعْبَاءَ الذُّنُوبِ بِكُمْ
بَلَىٰ أُثْقِلُ فِي الْحَشْرِ الْمَوَازِينَا^٤
٥. مَنْ لَمْ يُوَالِكُمْ فِي اللَّهِ لَمْ يَرِ مِنْ
فَيْحِ اللَّظَىٰ وَعَذَابِ الْقَبْرِ تَسْكِينَا^٥
٦. لِأَجْلِ جَدِّكُمْ الْأَفْلَاكُ قَدْ خُلِقَتْ
لَوْلَاهُ مَا اقْتَضَتْ الْأَفْلَاكُ تَكْوِينَا^٦
٧. سَاءَ ابْنُ آكَلَةِ الْأَكْبَادِ مُنْقَلَبًا
إِذْ جَرَّ حَرْبَ أَبِيكُمْ يَوْمَ صِفِينَا^٧
٨. طَوْرًا يُكَابِرُكُمْ بِالسَّيْفِ مُنْصَلِتًا
نَعْمَ وَبِالسَّمِّ يَهْوَىٰ قَتْلَكُمْ حِينَا^٨
٩. مَنْ ذَا كَمَثَلِ عَلِيٍّ فِي وِلَايَتِهِ؟
مَا مُبْغِضِيهِ أَرَىٰ إِلَّا مَجَانِينَا^٩

١. بيت ١: «الدَّر»: اللَّبَنُ أَوْ الْكَثِيرُ مِنْهُ، وَالنَّفْسُ، وَالْعَمَلُ؛ وَلِلّهِ دُرُكُكُمْ أَي لَلّهِ كَثْرَةُ مَا فِيكُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَالْبِرْكَاتِ؛ وَالْأَسْلُوبُ لِلتَّعَجُّبِ وَالتَّحْسِينِ. أَعْلَامُ جَمْعُ «عَلَمٌ»: شَيْءٌ مَنْصُوبٌ فِي الطَّرِيقِ يُهْتَدَىٰ بِهِ، وَسَيِّدُ الْقَوْمِ، وَالْجَبَلِ، وَالزَّايَةِ.

٢. بيت ٢: يَرْضَىٰ مِنْ «رَضِيَهُ»: اخْتَارَهُ وَقَبِلَهُ؛ وَرَضِيَهُ لَهُ: رَأَاهُ أَهْلًا لَهُ.

٣. بيت ٣: جَنَّتْ مِنْ «جَنَىَ» الذَّنْبُ: ارْتَكَبَهُ؛ وَجَنَى الثَّمَرَةَ وَنَحْوَهَا: تَنَاوَلَهَا مِنْ شَجَرِهَا أَوْ مِنْبَتِهَا. الْأَفَانِينُ جَمْعُ «الْأَفْنُونِ»: التَّوَعُّعُ أَوْ الصَّرْبُ مِنَ الشَّيْءِ؛ وَالْغَصْنُ الْمَلْتَفُ.

٤. بيت ٤: أُخْفِفُ مِنْ «خَفَفَ» الشَّيْءُ: جَعَلَهُ خَفِيفًا. أَعْبَاءُ الذُّنُوبِ أَي أَثْقَالُهَا؛ وَ«الْعَبَاءُ»: الْحِمْلُ وَالثَّقَلُ. أُثْقِلُ مِنْ «ثَقَلَهُ»: جَعَلَهُ ثَقِيلًا.

٥. بيت ٥: يُوَالِكُمْ مِنْ «وَالَى» فَلَانًا: أَحْبَبَهُ، وَنَصَرَهُ. فَيْحٌ مَصْدَرُ «فَاحَ» الْحَرْ: اشْتَدَّ وَهَاجَ، وَفَاحَتِ الْقِدْرُ: غَلَّتِ اللَّظَى: النَّارُ، وَلِهَبُهَا.

٦. بيت ٦: اقْتَضَتْ أَي اسْتَلْزَمَتْ، وَاقْتَضَى الْحَالُ كَذَا: اسْتَدْعَاهُ وَاسْتَوْجَبَهُ.

٧. بيت ٧: سَاءَ: كَلِمَةٌ تَقَالُ فِي إِثْبَاءِ الدَّمِ كـ«بَسْ»؛ وَ«سَاءَ شَاءٌ»: لِحَقِّهِ مَا يَشِينُهُ وَيَقْبَحُهُ. مُنْقَلَبًا أَي مَرْجِعًا وَمَصِيرًا، أَوْ رَجُوعًا، اسْمُ مَكَانٍ أَوْ مَصْدَرٌ مِيمِيٌّ. جَرَّ الشَّيْءُ: جَذَبَهُ وَسَحَبَهُ؛ وَجَرَّ عَلَى نَفْسِهِ وَغَيْرِهِ جَرِيرَةً: جَنَى جُنَايَةً.

٨. بيت ٨: طَوْرًا أَي مَرَّةً وَتَارَةً. يُكَابِرُكُمْ مِنْ «كَابَرَهُ»: عَانَدَهُ، وَغَالَبَهُ؛ وَكَابَرَهُ عَلَى حَقِّهِ: أَنْكَرَهُ مَعَ عِلْمِهِ بِهِ. مُنْصَلِتًا مِنْ «انْصَلَتْ»: بَرَزَ وَظَهَرَ؛ وَانْصَلَتْ فِي أَمْرِهِ: جَدَّ وَسَبَقَ. بِالسَّمِّ أَي بِمَادَّةِ سَامَّةٍ، وَالسَّمُّ مِثْلُ الْفَاءِ. يَهْوَى أَي يَرِيدُ، وَ«هَوِيَّةٌ»: أَحْبَبَهُ.

٩. در دست‌نویس تبریز «بسالتة» به جای «ولایتة» آمده و به جای مصراع دوم هم مصراع دوم بیت ١١ درج شده که این دومی ظاهراً سهو کاتب است. بیت ٩: «البسالة» مصدر «بسل»: شجع و عبس عند الحرب.

١٠. إِسْمٌ عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ كَمَا نَقَلُوا
مَنْ يَسْتَطِيعُ لَهُ مَحْوًا وَتَرْقِينًا؟^١
١١. مَنْ حُجَّهَ اللَّهُ وَالْحَبْلُ الْمَتِينُ وَمَنْ
وَصِيَّ خَيْرِ الْوَرَى وَلَاهَ تَعِينًا^٢
١٢. مِنَ الْمُبَارِزِ فِي صَفِّ الْجِدَالِ وَمَنْ
أَقَامَ قَطْعًا عَلَى الْحَقِّ الْبَرَاهِينَا^٣
١٣. مَنْ مُطْعِمٌ قُرْصَهُ الْأَضْيَافَ ذَا سَعْبٍ
وَمُوَثِّرٌ كَرَمًا بِالزَّادِ مِسْكِينَا^٤
١٤. مَنْ لَابِسَ الدَّرْعَ يَوْمَ الرُّوْعِ مِنْ قَبْلِ
لَا يَكْتَسِيهِ وَرَاءَ الظُّهْرِ تَحْصِينَا^٥
١٥. مَنْ مِثْلُهُ كَانَ ذَا جَفْرِ وَجَامِعَةٍ
لَهُ تَدَوَّنَ سِرُّ الْغَيْبِ تَدْوِينَا؟^٦
١٦. وَمَنْ كَهْرُونَ مِنْ مُوسَى أُخُوْتَهُ
لِلْحَلْقِ بَيْنَ خَيْرِ الرُّسُلِ تَبْيِينَا^٧
١٧. وَالشَّمْسُ رُدَّتْ عَلَيْهِ بَعْدَ مَا غَرَبَتْ
مَنْ ذَا يُطِيقُ لِعَيْنِ الشَّمْسِ تَطْيِينَا^٨
١٨. مَا عَوَّجَتْ خِدْمَةُ الْأَصْنَامِ فَاثْمَهُ
وَلَا ائْتَنَى عُودُهُ رَطْبًا لَهَا لِينَا^٩

١. بيت ١٠: تَرْقِينَا مِنْ «رَقَن» الشَّيْءِ: رَقَمَهُ؛ وَرَقَنَ الْكِتَابَ: كَتَبَهُ كِتَابَةً حَسَنَةً، وَقَارَبَ بَيْنَ سَطُورِهِ؛ وَرَقَنَ الْخَطَّ: نَقَطَهُ وَبَيَّنَ حُرُوفَهُ.
٢. بيت ١١: وَلَاهَ أَيَّ جَعَلَهُ وَالْيَاءُ.
٣. بيت ١٢: أَقَامَ الشَّيْءُ: أَنْشَأَهُ مَوْقِفًا حَقَّهُ؛ وَأَقَامَ الْحَقُّ: أَظْهَرَهُ. قَطْعًا أَيَّ بِلَارِيبٍ، مِنْ «قَطَعَ» فِي الْقَوْلِ: جَزَمَ؛ وَقَطَعَهُ بِالْحِجَّةِ: غَلَبَهُ بِهَا وَأَسْكَنَتْهُ. الْحَقُّ: الثَّابِتُ الَّذِي لَا شَكَّ فِيهِ، وَالصَّوَابُ، وَالْعَدْلُ، وَالْيَقِينُ؛ وَمَصْدَرُ «حَقَّ» فَلَانًا: غَلَبَهُ فِي الْخِصْمَةِ.
٤. بيت ١٣: ذَا سَعْبٍ أَيَّ جَانِعًا؛ وَالسَّعْبُ: الْجُوعُ مَعَ التَّعَبِ. مُوَثِّرٌ مُخَفَّفٌ لـ «مُؤَثِّرٌ»، وَهُوَ اسْمُ فَاعِلٍ مِنْ «أَثَرَهُ»: اخْتَارَهُ وَفَضَّلَهُ.
٥. بيت ١٤: الرُّوْعُ: الْحَرْبُ. يَكْتَسِيهِ مِنْ «اِكْتَسَى»: لَيْسَ الْكِسْوَةُ. تَحْصِينَا مَصْدَرُ «حَصَّنَ» الشَّيْءُ: مَنَعَهُ وَصَانَهُ.
٦. بيت ١٥: جَفْرٌ: جِلْدٌ كَتَبَ فِيهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَحْدَاثَ قَبْلَ وَقُوعِهَا. جَامِعَةٌ: اسْمُ كِتَابٍ جَفْرِيٍّ يَجْمَعُ أَخْبَارَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ، عَلَى نَحْوِ مَرْمُوزٍ.
٧. بيت ١٦: الرُّسُلُ مُخَفَّفٌ «الرُّسُلُ»: جَمْعُ «الرَّسُولِ»، خُفِّفَ لِاسْتِقَامَةِ الْوِزْنِ.
٨. بيت ١٧: يُطِيقُ مِنْ «أَطَاقَ» الشَّيْءُ: قَدَّرَ عَلَيْهِ. لِعَيْنٍ مِنْ «الْعَيْنِ» بِمَعْنَى الْبِنُوعِ أَوْ شِعَاعِ الشَّمْسِ الَّذِي لَا تَثْبِتُ عَلَيْهِ الْعَيْنُ. تَطْيِينَا مِنْ «طَبَّنَ» الْحَانِطُ: طَلَاهُ بِالطَّيْنِ.
٩. بيت ١٨: عَوَّجَتْ مِنْ «عَوَّجَ» الْعُودَ وَنَحَوَهُ: حَنَاهُ. ائْتَنَى الشَّيْءُ: انْعَطَفَ وَارْتَدَّ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ. لِينَا مَصْدَرُ «لَانَ»: سَهَّلَ وَانْقَادَ.

١٩. لَمْ يَهَو تَوْرِيْدَ حَدِّ الْبَيْضِ فَاتِيَةً
إِلَّا الطَّبِي بِدَمِ الْأَعْدَاءِ تَلْوِينَا^١
٢٠. مَنْ مُحْرَزٌ مِثْلَهُ حَصَلَ السَّبَاقِ إِذَا
تَرَاهِنَ الْقَوْمُ يَأْتُونَ الْمِيَادِينَا؟^٢
٢١. تَقْرِيْرُ رُجْحَانِهِ عِنْدِي كَقَوْلِهِمْ
بَدَّ الْعِتَاقُ مِنَ الْخَيْلِ الْبِرَازِينَا^٣
٢٢. عَنِ الْكُوَادِنِ إِنْ قُلْتَ الْجِيَادُ شَأَتْ
تَرَى لَهَا مِنْ طَرِيْقِ الْعَقْلِ تَهْجِينَا^٤
٢٣. مَهْمَا تَمَسَّكَ بِالْأَخْبَارِ طَائِفَةً
فَقَوْلُهُ: «وَالِ مَنْ وَالَاهُ» يَكْفِينَا^٥
٢٤. يَوْمَ الْغَدِيرِ جَرَى الْوَادِي فَطَمَّ عَلَيَّ
قَرِيَّ قَوْمٍ هُمْ كَانُوا الْمُعَادِينَا^٦
٢٥. أَتْنِي عَلَيْهِ وَ مَا اسْتَمَدَدْتُ تَابِعْتِي
بَلْ أَلْهَمَ النَّفْسَ رَوْحَ الْقُدْسِ تَلْقِينَا^٧
٢٦. شِبْلَاهُ رِيْحَاتِنَا رَوْضِ الْجِنَانِ فَقُلْ
فِي طَيْبِ أَرْضٍ نَمَتْ تِلْكَ الرِّيَاحِينَا^٨
٢٧. مَنْ مِثْلُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ مَنْقَبَةً
مَنْ ذَا يَقْيِسُ بِأَذْنَابِ عِرَانِينَا^٩

١. بيت ١٩: تَوْرِيْدَ مصدر «وَرَدَتِ» المرأةُ خَدَّهَا: حَمَّرْتُهُ. الْبَيْضُ جمع «الأبيض» بمعنى السَّيْفِ؛ وجمع «البيضاء» بمعنى المتَّصِفَةِ بِالْبَيْضِ. الطَّبِي جمع «الطَّيْبَةُ»: حَدِّ السَّيْفِ.

٢. بيت ٢٠: مُحْرَزٌ مِنْ «أَحْرَزَ» خَصَلَهُ: غَلَبَ فِي الرِّهَانِ. حَصَلَ السَّبَاقِ: الْخَطَرُ أَوْ السَّبَقُ أَوْ الرَّهْنُ الَّذِي يُرَاهَنُ وَيَخَاطَرُ عَلَيْهِ فِي التَّضَالِ وَالسَّبَاقِ، مِنْ «حَصَلَ ٤» السَّهْمُ خَصَلًا: وَقَعَ يَلِزِقُ الْهَدْفَ؛ وَخَصَلَ الْهَدْفُ أَوْ الْغَرَضُ: أَصَابَهُ؛ وَخَصَلَ غَيْرَهُ: غَلَبَهُ فِي التَّضَالِ.

٣. بيت ٢١: تَقْرِيْرُ أَي تَثْبِيْتٌ وَتَحْقِيقٌ. بَدَّ ٤: غَلَبَهُ، وَفَاقَهُ، وَسَبَقَهُ. الْعِتَاقُ مِنَ الْخَيْلِ: التَّجَانِبُ، جَمْعُ «العتيق».

٤. الْبِرَازِيْنَ جَمْعُ «الْبِرْذَوْنِ» يُطَلَقُ عَلَى غَيْرِ الْعَرَبِيِّ مِنَ الْخَيْلِ وَالْبِغَالِ.

٥. بيت ٢٢: الْكُوَادِنُ جَمْعُ «الْكُوَادِنِ»: الْفَرَسُ الْهَجِيْنُ، وَالْبِغْلُ، وَالْبِرْذَوْنُ الْهَجِيْنُ. الْجِيَادُ جَمْعُ «الجواد»: التَّجِيْبُ مِنَ الْخَيْلِ. شَأَتْ الْمَهْمُوزُ النَّاقِصُ الْوَاوِيُّ مِنْ بَابِ فَعَلَ يَفْعُلُ، بِمَعْنَى سَبَقَتْ؛ وَيُقَالُ لِلرَّجُلِ إِذَا تَرَكَ الشَّيْءَ وَنَأَى عَنْهُ: تَرَكَهُ شَأَوًا. تَهْجِينَا مِنْ «هَجَنَ» الْأَمْرُ: قَبَحَهُ وَعَابَهُ.

٦. بيت ٢٣: وَالَاهُ: صَادِقَةٌ وَنَاصِرَةٌ وَقَبْلُ وَلَايَتِهِ.

٧. بيت ٢٤: يُقَالُ جَاءَ السَّبِيلُ فَطَمَّ رَكِيَّةَ آلِ فُلَانٍ، إِذَا دَفَنَهَا وَسَوَّاهَا؛ مِنْ «طَمَّ ٥» الْمَاءُ: عَلَا وَغَمَرَ. قَرِيٌّ: مَجْرَى الْمَاءِ وَمَسِيلُهُ مِنَ التَّلَّةِ إِلَى الرَّوْضَةِ.

٨. بيت ٢٥: تَابِعْتِي أَي جَنَيْتِي الَّتِي تَتَّبِعُنِي وَتَلْقِي عَلَيَّ الشَّعْرَ. تَلْقِينَا مَصْدَرٌ لَقَنَهُ الْكَلَامَ: أَلْقَاهُ إِلَيْهِ لِيَعْبِدَهُ.

٩. بيت ٢٦: شِبْلَاهُ أَي ابْنَاهُ، مِنْ «الشَّبْلُ»: وَلَدَ الْأَسَدِ.

١٠. بيت ٢٧: مَنْقَبَةٌ أَي مَفْخَرَةٌ. بِأَذْنَابِ: الْأَذْنَابُ جَمْعُ «الدَّنْبِ» وَهُوَ آخِرُ كُلِّ شَيْءٍ، وَيُقَالُ هُوَ مِنْ أَذْنَابِ النَّاسِ أَي مِنْ أَرَادِلِهِمْ وَسَفَلَتِهِمْ. عِرَانِيْنَ جَمْعُ «عِرْنِيْنَ»: أَوَّلُ كُلِّ شَيْءٍ، وَعِرَانِيْنَ الْقَوْمُ: سَادَاتُهُمْ وَأَشْرَافُهُمْ.

٢٨. يُحْصِي مَنَاقِبَ أَهْلِ الْبَيْتِ حَاصِرُهَا
لَوْ كَانَ يُضْبَطُ عَدَاً رَمَلُ يَبْرِينَا^١
٢٩. مَهْمَا تَرَاصَفَ عَقْدٌ فِي مَدِيحِهِمْ
فِي نَظْمِهِ وَدَّ زُهْرُ الْجَوْ تَضْمِينَا^٢
٣٠. قُلْ لِلتَّوَاصِبِ كُفْوَا لَا أَبَا لَكُمْ
لِشَيْعَةِ الْحَقِّ يَا أَيُّ اللَّهِ تَهْوِينَا^٣
٣١. أَعَادَ عَهْدُ مُلُوكِ التُّرْكِ رَوْتَقَهُمْ
وَزَادَهُمْ بِبِهَاءِ الدِّينِ تَمْكِينَا^٤
٣٢. هَذَا ابْنُ صَاحِبِ دِيوَانَ الْمَمَالِكِ قَدْ
أَوْهَى قُورَاكُمْ وَ لَمَّا يَأَلُ تَوْهِينَا^٥
٣٣. جَمُّ الْمَنَاقِبِ فِي قَمْعِ التَّوَاصِبِ قَدْ
أَمْضَى عَزِيمَتَهُ يُخْزِي الْمَلَاعِينَا^٦
٣٤. أَرْضٌ كَسَاهَا ظِلَالُ الْأَمْنِ هَيْبَتُهُ
آرَامُهَا الْعُفْرُ لَا تَخْشَى السَّرَاحِينَا^٧
٣٥. عَنِ الْمَنَابِرِ نَحَى الْمُبْغِضِينَ لَهُمْ
يَرَى لِأَعْيُنِهِمْ بِالْمَنْعِ تَسْخِينَا^٨

١. بيت ٢٨: يبرين ويقال لها «أبرين» أيضاً: رمل لا تدرك أطرافه عن يمين مطلع الشمس من حجب اليمامة؛ والكلمة من الملحقات بجمع المذكر السالم، ممنوعة من الصرف للتعريف والتأنيث.
٢. بيت ٢٩: ترَاصَفَ ورَصِفَ: انضم بعضه إلى بعض؛ ويقال رصفت الأسنان: تصافت في ثبوتها واستوت وانتظمت. زُهْرُ الْجَوْ أي أجماره المشرقة، من «الزهر» جمع «الأزهر»: الأبيض المستنير، والقمر؛ والأزهران: الشمس والقمر. تَضْمِينَا مصدر «ضمّن» الشيء الوعاء ونحوه: جعله فيه وأودعه إياه؛ وضمّن الشاعر: أتى بـ«التضمين» وهو في البدع أن يأخذ الشاعر أو الناثر آية أو حديثاً أو حكمةً أو مثلاً أو شطراً أو بيتاً من شعر غيره بلفظه ومعناه.
٣. بيت ٣٠: للتَّوَاصِبِ أي لأعداء الشيعة؛ والتَّوَاصِبِ والتَّوَاصِبِيَّةُ وأهل التصب: فنة نصبوا للإمام علي عليه السلام، أي عادوه؛ من «نصب» له العداة والشَّرُّ: أظهرهما له وقصده بهما؛ ونصب له حرباً: شئها عليه. كُفْوَا من «كف» عن الأمر: انصرف عنه واندفع وامتنع. لَا أَبَا لَكُمْ: قول خارج مخرج المثل لا حقيقة لمعناه مطابقة للفظه، وضع في الأصل للدّم، بمعنى أنكم كلكم أهل للدعاء عليه والإغلاظ له؛ وفي تقديره التحوي خلاف. تَهْوِينَا مصدر «هَوّن» الشيء: استخف به.
٤. بيت ٣١: تَمْكِينَا مصدر «مكن» له في الشيء: جعل له عليه سلطاناً.
٥. بيت ٣٢: يَأَلُ من «ألا»: فتر وضعف، وقصر وأبطأ؛ ولم يأل جهداً أي لم يقصر في بذل الجهد، أو لم يدع جهداً.
٦. بيت ٣٣: جَمُّ الْمَنَاقِبِ أي كثيرها. أَمْضَى الْحُكْمَ والأمر: أنفذه.
٧. بيت ٣٤: آرَامُهَا أي طلباؤها، والآرام أيضاً الآرام كلاهما جمع «الرّم»؛ ولد الطَّبِي. الْعُفْرُ جمع «الأعفر»: الطَّبِي يعلو بياضه حمرة. السَّرَاحِينُ جمع «السرحان»: الدُّنْب.
٨. بيت ٣٥: نَحَى الشَّيْءُ: أبعده وأزاله عن مكانه. تَسْخِينَا مصدر «سَخَن» أي أسخنه؛ وأسخن الله عينه وبعينه: أنزل به ما يبكيه، لأن دموع الحزن تكون ساخنة، وعكسه قولهم: أقر الله عينه.

٣٦. يَرَى عَلِيًّا وَلِيَّ اللَّهِ مُدَّخِرًا^١ لِلْحَشْرِ أَوْلَادَهُ الْغُرَّ الْمِيَامِينَا^١
٣٧. يُغْرِي بِسَاكِنِ قَبْرِ بِالْغُرِّيِّ فَلَا يُخْلِي مِنَ الْبِرِّ زُورًا مَسَاكِينَا^٢
٣٨. بِهِ أَهَابَ رَسُولُ اللَّهِ مُعْجِرَةً مِنْ بَعْدِ سِتِّمَاءٍ مَرَّتْ وَ سَبْعِينَا^٣
٣٩. سِتَارَةٌ أُرْخِيَتْ مِنْ دُونِ مَشْهَدِهِ يَوَدُّ لَوْ زِينَتْ بِالزُّهْرِ تَزِينَا^٤
٤٠. مَوْشِيٌّ رَوْضٍ كَسَاءُ تُرْبَةٍ عَطِرَتْ نَشْرَ الشَّاءِ أَفَادَ الدَّهْرَ تَحْسِينَا^٥
٤١. مِنْ أَصْفَهَانَ رَأَى إِنْفَاذَهَا وَ رَأَى عَلِيٌّ وَلَا يَهُمُّ لِلنَّفْسِ تَوْطِينَا^٦
٤٢. وَ شَمُّ تُرْبَةٍ ذَاكَ الْبَابِ مُنِيئُهُ مَا دَامَ يَأْلَفُ ذَاكَ الْمَاءَ وَ الطِّينَا^٧
٤٣. لَا أَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَا شَمُّ تُرْبَتَهُ فَعَافَ فِي جَنْبِهَا وَزِدًا وَ نِسْرِينَا^٨
٤٤. هَذِي الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى يُثَابُ بِهَا فِيمَا تَيَقَّنْتُ لَا طَّأًا وَ تَحْمِينَا^٩

١. بيت ٣٦: مُدَّخِرًا مِنْ «ادخر» الشيء: ذخره أي خبأه لوقت الحاجة إليه. الْغُرَّ جمع «الأغر»: الكريم الأفعال الواضحة، والسَّيِّد، والشَّريف. الْمِيَامِين جمع «الميمون»: المبارك.

٢. بيت ٣٧: يُغْرِي مِنْ «أغرى» الإنسانَ وغيره بالشيء: حرَّضه عليه. بِالْغُرِّيِّ أي بالتجف، والغري من أسماء التجف الأشرف، مدفن الإمام علي عليه السلام.

٣. بيت ٣٨: أَهَابَ بِهِ: دعاه للعمل أو لتركه. سِتِّمَاءٍ أي سِتِّمَانَةٌ، و«الماء» مرَّحَم «المائة» على خلاف القياس، والألف فيهما يُكْتَب ولا يُقْرَأ.

٤. بيت ٣٩: سِتَارَةٌ أي ستارٌ وهو ما أُسْدِل على نوافذ البيت وأبوابه حجباً للتظنن. أُرْخِيَتْ مِنْ «أرختي» الشيء: أرسله، ويقال أرختي السَّتْر: أسدله.

٥. بيت ٤٠: مَوْشِيٌّ مِنْ «وَشَى» التَّوْب: نمنمه ونقشه وحسنه. رَوْضٍ جمع لـ«الرَّوْضَة»: الأرض ذات الخضرة، والبستان الحسن. نَشْرَ الشَّاءِ أي رائحته الطيبة.

٦. بيت ٤١: إِنْفَاذَهَا أي إرسالها. تَوْطِينَا مصدر «وَطَّن» نفسه على الأمر: حملها عليه.

٧. بيت ٤٢: يَأْلَفُ مِنْ «ألفه»: صادقه وعاشره؛ وألف المكان: تعوَّده واستأنس به.

٨. بيت ٤٣: أَرْغَمَ فَلَانًا: فسره وأذله، ويقال أرغم أنفه. فَعَافَ أي فَكَرِهَ، مِنْ «عاف» الطَّعَامُ أو الشَّرَابُ: كرهه فتركه. نِسْرِينَا أي ذلك الورد المعروف الطَّيْب؛ والنَّسْرِين: ورد أبيض عطري قوي الرائحة.

٩. بيت ٤٤: يُثَابُ مِنْ «أثاب» فلانًا: كافأه وجزاه. تَيَقَّنْتُ أي علمتُ يقينًا؛ و«تَيَقَّنَهُ» وبه: علمه وتحققه.

۴۵. ما لِلْخَلَائِفِ فِي أَيَّامِ دَوْلَتِهِمْ	ما أَسَّسُوا مِثْلَهُ تِلْكَ الْقَوَانِينَا ^۱
۴۶. ما لِلْأَكَارِمِ مَا اهْتَمَّوْا بِذَلِكَ وَ لَا	حَتُّوا الْمُلُوكَ عَلَيْهِ وَ السَّلَاطِينَا ^۲
۴۷. فَلْيَدْعُ بِالْخَيْرِ زُورِ الْمَقَامِ لَهُ	وَلْيَبْذُلْ حَاضِرُوهُمْ قَوْلَ آمِينَا ^۳

گزارش نسخه‌بدل‌ها، شرح و ترجمه

۱. در ترجمه محاسن اصفهان، به جای «یا أنجم»، عبارت «و أنجم» آمده است. «لله دُرُك» عبارتی است دعایی که برای اعجاب و تحسین به کار می‌رود و در اصل به این معنی است که نبوغ سرشار و مهتری تو خاستگاهی فرابشری دارد. «دُرُك» به معنی شیر سرشار و خیر کثیر است. برابرنهاده‌های فارسی آن گاه «آفرین بر تو»، «درود بر تو» و امثال آن است. «لله درك، یعنی خدای راست خوبی و نیکویی تو، نیکیت فزون، خدایت نیکی دهداد. و لله دره، ای عمل‌ه و خیره: خدای راست خیر و نیکوی او... و نیز لله درکم: خیر باد شما را. و نیز گویند: لله دُرُ قائل، نیک باد گوینده را، خدا گوینده را نیکمی دهداد» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «در»). «آل یاسین» یا برگرفته است از یکی از قرائت‌های آیه شریفه «سلام علی ال یاسین» (الصافات: ۱۳۰)، و یا ترکیبی است از «آل» و تعبیر قرآنی «یس» در آغاز سوره یس؛ به هر حال از طرق شیعه از امام علی^(ع) و امام رضا^(ع) روایت شده است که «یس محمد و نحن آل یس» (بحرانی، ۱۴۱۵ق: ۶۲۴/۴-۶۲۶)، و از طرق اهل سنت نیز از ابن عباس دور روایت نقل شده است: یکی «یس محمد»، و دیگری «نحن - آل محمد - ال یاسین» (سیوطی، ۱۴۲۱ق: ۳۸/۷ و ۱۰۵).

«اعلام» در بیت یا تابع «انجم»، و یا منادای مستقل محذوف الأداة است و در هر دو صورت، نصب آن وجوبی است. مصراع دوم یادآور آیه شریفه «و علاماتٍ و بالتَّجْمِ هم یهدون» (التَّحَل: ۱۶) هم هست.

۱. بیت ۴۵: لِلْخَلَائِفِ أَيِّ لِلْخُلَفَاءِ؛ وَالْخَلَائِفِ جَمْعُ «الْخَلِيفَةِ». الْقَوَانِينِ جَمْعُ «القانون»: الْأَصْل.
 ۲. بیت ۴۶: لِلْأَكَارِمِ أَيِّ لِلْأَعْيَانِ الْكَرَامِ، وَالْأَكَارِمِ جَمْعُ «الأكرم». حَتُّوا أَيِّ حَرَضُوا، وَ «حَتَّه» عَلَى الشَّيْءِ: حَصَّنَهُ.
 ۳. بیت ۴۷: الْمَقَامِ: مَوْضِعُ الْإِقَامَةِ؛ وَالْمَقَامِ: الْمَجْلِسُ. حَاضِرُوهُمْ مِنْ «الحاضر»: الْقَوْمُ التَّزُولُ عَلَى مَاءٍ يُقِيمُونَ بِهِ وَ لَا يَرْحَلُونَ عَنْهُ، وَالْحَيِّ إِذَا حَضَرُوا الدَّارَ الَّتِي بِهَا مَجْتَمِعُهُمْ، وَالْمَقِيمِ فِي الْحَضَرِ.

گوید: خیرتان باد! ای آل یاسین (ای خاندان پیامبر)، ای ستارگان حق و حقیقت، و ای در میان ما، راهنمایان راه هدایت!

۲. در کشکول شیخ بهائی، به جای «فی»، کلمه «مع» آمده است.

«فی» یا ظرفیه و یا سببیه است. «فی محبتکم» مستثنای مفرغ، و «أعمال» مفعول به برای «لایقبل» است. همین استثنا برای فعل «لایرضی» هم جاری است. مفعول فعل «لایرضی»، یا «دیناً» است، و یا ضمیر «ها» بوده که به «أعمال» برمی‌گشته و به قرینه حذف شده، و یا کلمه «الإسلام» است که در این صورت، شاعر از آیه شریفه «الیوم أكملتُ لكم دینکم و أتممتُ علیکم نعمتی و رضیتُ لکم الإسلام دیناً» (المائدة: ۵) مُلهم است که طبق برخی روایات، پس از واقعه غدیر نازل شده است (بحرانی، ۱۴۱۵ق: ۲/۲۴۷-۲۲۳؛ نیز نک: سیوطی، ۱۴۲۱ق: ۳/۲۱). در دو وجه اخیر، اگر «یرضی» را به معنی «یجعل» بگیریم، «دیناً» تمیز یا مفعول به دوم خواهد بود؛ و اگر به معنی خودش باشد، «دیناً» حال است.

گوید: خداوند تنها برای محبت شما و در راه محبت شماست که اعمال بنده‌ای را می‌پذیرد و آیینی را برای او روا می‌دارد (اعمال او را به‌عنوان دین قبول می‌کند/ اسلام را به‌عنوان دین او می‌پذیرد).

۳. «جَنَتْ» ایهام دارد (جنایت کردن، و چیدن)؛ «الذنب» مناسب معنی غیر مراد آن، و «الأفانین» در معنی غیر مرادش (شاخه‌ها)، مناسب معنی مراد آن است. «یدای» هم با هر دو معنی سازگار است.

گوید: من در روز بازگشت (رستاخیز) به مدد شما امید نجات دارم، هرچند گناهان گونه‌گونی مرتکب شده باشم.

۴. در کشکول شیخ بهائی به جای «بلی» در آغاز هر دو مصراع، «بکم» آمده است؛ در احقاق الحق به جای آن در هر دو جا، «بل» ضبط شده که خطاست. صنعت مراعات نظیر (أخفف، أعباء، أثقل، و الموازینا) در بیت مشهود است.

گوید: آری من به مدد شما بار گناهانم را سبک می‌سازم، و باز به مدد شما کفه ترازوی اعمال نیک خود را در روز رستاخیز سنگین خواهم کرد.

۵. در همه کتاب‌هایی که این بیت را نقل کرده‌اند و به چاپ رسیده (به‌جز احقاق الحق)،

کلمه نخستِ مصراع دوم، «قیح» (به معنی «چرک») است. در صورت اصرار بر این ضبط، شاعر از آیه شریفه «و لا طعاماً إلا من غسلین» (الحاقه: ۳۶) الهام گرفته است. «من» متعلق به «تسکین» است.

گوید: هرکه در راه خدا (و برای خدا) دوست و یاور شما نباشد، از شدت آتش (/ چرک دوزخ) و عذاب قبر در امان نخواهد بود و آرام نخواهد یافت.

۶. در مجالس المؤمنین به جای «الأفلاك» در مصراع دوم، «الأقذار» ضبط شده که شاید از جهاتی بر ضبط نسخه ترجیح داشته باشد؛ «أقذار» جمع «قَدَر» به معنی حُکم و مشیت الهی است. این بیت به حدیث قدسی «لولاک لما خلقت الأفلاك» که از طرق شیعه و اهل سنت روایت شده (امینی، ۱۳۶۶: ۴۳۵/۵) اشاره دارد.

گوید: افلاک را تنها برای جدّ شما (پیامبر اکرم^(ص)) آفریدند که اگر او نبود، افلاک هم اقتضای تکوین نداشت (/ مشیت الهی هیچ آفرینشی را ایجاب نمی کرد).

۷. «أكلة الأکباد» لقب «هند» مادر معاویه و همسر ابوسفیان است. «منقلباً» تمییز یا مفعول فیه است.

گوید: (معاویه) زاده آن زن جگرخوار بدفرجام گشت که در واقعه صفین، جنگ با پدرتان (امیر مؤمنان^(ع)) را پیش کشید (و مرتکب شد).

۸. «منصلاً» حال برای «السیف» است. مصراع اول به لشکرکشی معاویه در جنگ با امیر مؤمنان^(ع)، و مصراع دوم به مسموم کردن امام حسن^(ع) اشاره دارد.

گوید: گاهی آشکارا بر شما تیغ می کشد و (/ شمشیر را از رو بسته) به مبارزه با شما می پردازد. آری و گاه با زهر، در پی قتل شماست.

۹. در الغدير آمده است: «ما المبغضين له إلا مجانينا»؛ در این ضبط، نصب «المبغضين» و «مجانين»، هیچ یک وجه صحّتی ندارد. «مبغضیه» مفعول اول «أری» و مقدم بر آن است (ما أری مبغضیه إلا...).

گوید: چه کسی در ولایت، همانند علی^(ع) است. از نظر من دشمنان او، بی خردانی بیش نیستند.

۱۰. چندین روایت از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده که بر اساس آنها نام امام علی^(ع) در کنار نام خداوند متعال و رسول گرامی اسلام^(ص) بر عرش برین نگاشته است. در کشف

الیقین بخشی جداگانه با عنوان «الثالثة: أن اسمه مكتوب على العرش» بدین موضوع اختصاص یافته و این روایات در آن گرد آمده است (علامه حلّی، ۱۴۱۱ق: ۷-۱۰). «ترقین» در اینجا ظاهراً نه به معنی لغوی اش، که به معنی مصطلح خود در روزگار شاعر است. در اصطلاحات دیوانی، «ترقین» به معنی سیاه کردن موضعی از نوشتار گزارش شده است (انوری، ۱۳۵۵: ۸۴).

گوید: (نام علی^(ع)) نامی است که بر اساس روایات منقول، بر عرش نگاشته‌اند و هیچ کس را یارای آن نیست که این نام را محو گرداند و در آن دخل و تصرفی کند (یا آن را سیاه و ناخوانا نماید).

۱۱. در الغدیر، مصراع دوم چنین ضبط شده است: «خیر الوری و ولاء الحشر یغنینا»، که تنها با تکلف، و تقدیر «و ولاءه فی الحشر» قابل توجیه است. اگر بر ضبط نسخه اصرار نداشته باشیم، در مصراع دوم می‌توان «و لاءه» را به صورت «والله» خواند که در این صورت جمله قسمیه معترضه خواهد بود. «حجّة الله»، و «الحبل المتین»، و «وصی الرسول» از القاب مشهور امیرمؤمنان^(ع) است (نک: علامه حلّی، ۱۴۱۱ق: ۲۵۴-۲۷۰). چنان‌که هویداست در این بیت، روحیه و باور یک شاعر شیعی موج می‌زند.

«مَن» یا موصولی است که صدر صله آن (هو) افتاده، و یا استفهامی است که در این صورت، استفهام به معنی تقریر خواهد بود. این تحلیل درباره «مَن» در بیت‌های ۱۳، ۱۴ و ۱۶ هم جاری است. «تعییناً» یا حال برای فاعل «ولی» است به تأویل «مُعیناً»، و یا حال برای مفعول آن است به تأویل «مُعیناً»، و یا جانشین مفعول مطلق است به تقدیر «تولیه تعین» یا «تولیه علی التّعیین».

گوید: کسی که حجّت خدا و رشته ناگسستنی و استوار او، و وصی بهترین مردم (پیامبر صلی الله علیه وآله) است و این پیامبر است که علی علیه السلام را به‌عنوان والی مسلمین معین کرده است.

۱۲. در الغدیر به جای «صفّ الجدال»، عبارت «وصف الجدال» آمده که خطاست. در مجالس المؤمنین هم مصراع دوم چنین مضبوط است: «أقام حقاً علی القطع البراهینا». «قطعاً» به تأویل «قاطعاً»، حال برای فاعل «أقام» است؛ البتّه می‌توان آن را حال مقدّم (به تأویل «قاطعاً») برای «البراهین»، و یا جانشین مفعول مطلق هم قلمداد کرد.

گوید: کسی که در صف مجادله، هم‌آوردخواه است (و کسی را یارای هم‌آوردی او نیست)، و کسی که قاطعانه برای اثبات حق، برهان‌ها اقامه کرده (/ برای اثبات حق، برهان‌های قاطعی اقامه کرده) است.

۱۳. مضمون بیت، به منقبت مشهور اهل بیت^(ع)، یعنی ایثار امیرمؤمنان^(ع)، فاطمه زهراء^(س) و حسنین^(ع) اشاره دارد که آیه شریفه «و يطعمون الطعام على حبه مسكيناً و يتيماً و أسيراً» (الإنسان: ۸) هم در خصوص آن نازل گشته است.

گوید: کسی که گرده نان خود را با آن که گرسنه و رنجیده بود، به میهمانان اطعام کرد و از روی کرم و کرامت، در مانده‌ای را زاد و توشه داد، با آن که خود بدان نیازمندتر بود.

۱۴. ضمیر مفعولی در فعل «یکتسیه» به «الدرع» برمی‌گردد و «وراء» مفعول‌فیه، و «تحصیناً» مفعول‌له برای آن است.

گوید: کسی که در روز کارزار، زره را (تنها) بر جلوی خود می‌بست و آن را برای حفظ خود، بر پشت نمی‌گرفت (چه هیچ‌گاه پشت به دشمن نمی‌کرد و نمی‌گریخت).

۱۵. چون «سرّ» در نسخه حرکت رفعی دارد «تُدَوِّن» یا باید «يُدَوِّن» باشد و یا «تَدَوِّن»، که در هر دو صورت با ضبط نسخه اساس تعارض دارد. اما اگر از رفع «سرّ» دست برداریم و «جامعة» را مرجع ضمیر فاعلی «تُدَوِّن» بدانیم، وجه صحیحی درست می‌شود که البته خالی از تکلف هم نیست. جمله «مَنْ مِثْلَهُ» اسمیه است و جمله «كأن...»، حال برای ضمیر «مثله» است. مصراع دوم را هم می‌توان حال دوم، و یا بر اساس وجه اخیر «تدوّن»، نعت برای «جامعة» فرض کرد.

گوید: چه کسی همانند علی^(ع) است که دارای جفر و جامعه بود و اسرار غیبی را برای وی می‌نگاشتند؟

۱۶. «للخلق» به «بین» تعلق دارد. در کشف الیقین حدیث مشهور منزلت و روایات متواتر آن به تفصیل آمده است (علامه حلی، ۱۴۱۱ق: ۲۷۹-۲۸۷).

گوید: و کیست که بهترین پیامبران^(ص)، اخوت او را با خود - بسان اخوت هارون^(ع) برای موسی^(ع) - برای مردم به روشنی بیان کرد.

۱۷. در کشف الیقین درباره ماجرای ردّ الشمس روایاتی نقل گردیده است (همان: ۱۱۱ و ۱۱۲، ذیل «المبحث السابع في الورع والدين واستجابة الدعاء»). «چشمه خورشید به گِل

اندودن»، به معنی حقیقتی آشکار را به باطلی پوشاندن است و «خورشید به گِل نشاید اندود»، از ضرب‌المثل‌های فارسی (دهخدا، ۱۳۶۳: ۳۸/۱ و ۴۵۴، و ۶۱۶/۲ و ۷۵۸) و در واقع، کنایه از نهایت ناممکنی است. جمال‌الدین عبدالرزاق راست:

حسود کوشد تا فضل من بپوشد لیک کجا تواند خورشید را به گِل اندود
(جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۸۲)

این ضرب‌المثل به عربی هم برگردان شده است:

مَنْ رَامَ طَمَسَ الشَّمْسِ جَهْلًا أَخْطَا الشَّمْسُ بِالتَّطْيِينِ لَا تَغْطِي
(شیخ بهائی، [۱۳۳۷]: ۳۹۰/۱)

اما در میان امثال کهن عرب شاید با مضمون ضرب‌المثل «بیضاء لا يُدْجِي سناها العِظْلِمُ» نزدیک باشد.

گوید: خورشید پس از آن که غروب کرده بود، برای او برگردانیده شد؛ آری (چه کسی را یارای آن است که این فضیلت روشن را انکار کند و بپوشاند و) «به گِل چگونه توان نور آفتاب اندود؟»^۲.

۱۸. اگر حرکت‌گذاری نسخه را کار کاتبان بدانیم، مصراع اول را می‌توان چنین خواند: «ما عُوِّجَتْ خِدْمَةُ الْأَصْنَامِ قَامَتُهُ» که در این صورت، «خدمه» مفعول‌له و «قامته» نائب فاعل خواهد بود. این وجه بر خوانش نسخه ترجیح دارد. «رطباً» حال برای «عود» است. ضمیر در «لها» به «الأصنام» برمی‌گردد. «لیناً» هم مفعول مطلق برای «انثی»، و یا مفعول‌له است و اگر به تأویل مشتق برود، حال دوم یا نعت «رطباً» خواهد بود. گوید: نه بتان قامت استوار او را برای خدمت خود به انقیاد کشاندند (/ نه قامت استوار او برای خدمت بتان خم شد)، و نه او در برابر آنها از خود انعطاف نشان داد.

۱۹. «فاتنة» حال برای «البیض» است. «تلویناً» یا مفعول مطلق برای «تورید» است و

۱. میدانی در ذیل این مثل آورده است: «أی لا یسود بیاضها العظلم، وهو نبت یصبغ به... یضرب للمشهور لا یخفیه شیء» (میدانی، ۱۴۰۷ق: ۱۸۹/۱، مثل شماره ۵۴۹).

۲. امثال و حکم (دهخدا، ۱۳۶۳: ۷۵۸/۲) این نیم‌بیت را به ابن‌یمین نسبت داده، هرچند در دیوان او نیافتیم؛ لیک این مصراع در دیوان ابن‌یمین (۱۳۴۴: ۲۰۸) هست: «به گِل چگونه توان روی آفتاب نهفت؟»، چنان‌که مرحوم دهخدا خود نیز در جای دیگری (۱۳۶۳: ۴۵۴/۱) همین ضبط را آورده است.

یا (به تأویل ملوئنه) حال برای «الطُّبِي»، و یا (به تأویل «ملوئنا») حال برای فاعل «لم یهو» است. «بدم» هم در صورت اول، متعلق به تورید، و در صورت اخیر متعلق به «تلوینا» است. «الطُّبِي» را یا باید مستثنای منقطع دانست و یا بگوییم به طریق استخدام یا توریه، «بیض» را جمع «ابیض» به معنی «سیف» گرفته تا استثنا را متصل جلوه دهد که در این صورت از نظر ادبی و بدیعی زیباتر می‌شود. نیز «الطُّبِي» به معنی «حدّ البیض» با «خَدّ البیض» جناس معنوی دارد.

گوید: او (علی^(ع)) اهل رزم بود، نه بزم و) گلگونی گونه‌های ماهرویان فتنه‌انگیز را نمی‌خواست که رنگین کردن لبه تیغ را با خون دشمنان، دوست [تر] می‌داشت.
 ۲۰. «مثله» حال (به تأویل مماثلاً له) برای فاعل «محرز» است. «خَصَل» هم به معنی اسمی خود (جایزه نخست مسابقه) و یا به معنی مصدری (نشانه‌زنی) است.
 گوید: چه کسی همچون اوست که جایزه نخست را - آنگاه که مردمان به میدان مسابقه می‌آیند و بر سر آن شرط می‌بندند - از آن خود سازد.

۲۱. در مجالس المؤمنین به جای «بَدَّ» کلمه «بَذَى» آمده که ظاهراً تصحیف است.
 گوید: از نظر من اثبات برتری او به روشنی این گفته است که اسبان نجیب و نژاده بر اسبان تاتاری و بی‌بها و غیر اصیل برتری دارند.

۲۲. فعل «شَأْتُ» مفعول بی‌واسطه می‌گیرد، از این‌رو برای حرف جرّ «عن» باید چاره‌ای اندیشید. به نظر می‌رسد فعل «شَأْتُ» معنی فعل «نَأْتُ عن» یا «بُعْدْتُ عن» را تضمین کرده است. نیز در ذکر معانی «شَأْتُ»، از «نَأَى» هم استفاده شده است: «والشأو: السبق، شأوت القوم شأوا: سبقتهم، ويقال للرجل إذا ترك الشيء و نأى عنه: تركه شأواً» (ابن منظور، ۲۰۰۳م: ۸/۸ و ۹، مادة «شأو»). ضمیر در «لها» به «الجیاد» برمی‌گردد. بین «الکوادن» به معنی «الهَجْن من الخیل»، و «تهجیناً» نوعی جناس معنوی وجود دارد.
 گوید: اگر بگویید که اسبان نجیب و نژاده بر اسبان تاتاری و غیر اصیل پیشی گرفته‌اند، چنین تقدّمی از نظر عقل برای اسبان اصیل ستایش به شمار نمی‌آید که نوعی توهین و نکوهش هم هست.

۲۳. شاعر در این بیت به صراحت به حدیث پیامبر^(ص) در واقعه غدیر تمسک جسته و البتّه در آغاز بیت بعد به زمان و مکان این حدیث نبوی^(ص) اشاره کرده است.

گوید: هر گاه گروهی به روایات و اخبار و احادیث تمسک جویند، این گفته پیامبر^(ص) که «(بار الها!) دوست بدار و یاری کن هر کس او (علی^(ع)) را دوست بدارد و یاری کند»، ما را کفایت است.

۲۴. در نسخهٔ اساس «المعادینا» به فتح میم آمده که خطای کاتب است. در مجالس المؤمنین به جای «قری»، کلمهٔ «قوی» آمده که آن هم خطاست. «یوم» ظرف برای «فقله» در بیت قبل، و یا برای «جری» در همین بیت است. «جَرَى الْوَادِی فَطَمَّ عَلَی الْقَرِیِّ» از امثال عرب است (میدانی، ۱۴۰۷ق: ۲۸۲/۱، مثل شمارهٔ ۸۲۳)، که در آن بنا بر مجاز، «جری» به «الوادى» نسبت داده شده و در اصل «جَرَى سِیْلٌ (أَوْ مَاءٌ) الْوَادِی» بوده است. گوید: در روز غدیر (که) سیلابِ غدیر خم، همهٔ خانه و کاشانهٔ دشمنان را فرا گرفت و بنیان آنان را برافکند و نقشه‌هایشان را نقش بر آب کرد.

۲۵. در مجالس المؤمنین به جای «تابعی»، کلمه «بایعتی» آمده که تصحیف است. «التَّابِعَةُ» مفرد «التَّوَابِعِ» است که ابن شهید آن را در عنوان رسالهٔ مشهور خود، التَّوَابِعِ وَ الزَّوَابِعِ، به کار برده است. تابعه جنی است که عاشق انسان و همراه او باشد (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «تابعه»). از آن با فرشته شعر یا شیطان شعر هم یاد می‌شود. «روح القدس» و «روح الامین» هر دو از القاب جبرائیل^(ع) فرشته وحی است.

گوید: من او (علی^(ع)) را می‌ستایم و در این مدح و ثنا از «تابعه» خود مدد نمی‌جویم که روح القدس، این مدیحه را بر روح و جان من تلقین می‌کند و مرا الهام می‌بخشد. ۲۶ و ۲۷. اگر «فقل» را به معنی خودش بگیریم، آنگاه بیت بعد مقول آن خواهد بود؛ اما اگر آن را مفید معنی تعجب و تحسین (معادل «فماذا تقول») بدانیم، در آن صورت، این بیت با بیت بعد موقوف المعانی نخواهد بود. بین «اذناب» و «عراین» آرایه بدیعی تضاد مشهود است.

گوید: دو فرزند دلاور او گل‌های خوشبوی گلزار بهشتند؛ اکنون دربارهٔ نیکویی و خوشبویی زمینی که این گلها را پرورده است، باید گفت: چه کسی در فضل و افتخار بسان فاطمه زهرا^(س) است. (آری) چه کسی سروران را با سفلگان قیاس می‌کند.

۲۸. در نسخهٔ تبریز «عد الرمل» به جای «عدا رمل» آمده است. در مجالس المؤمنین «بیرینا» به تقدیم «باء» بر «یاء» ضبط شده که خطاست. مصراع اول در واقع جواب شرط

مذکور در مصراع دوم است، هر چند از لحاظ دستوری جواب شرط به قرینه ماقبل، محذوف است. ضبط نسخه تبریز هم ظاهراً وجهی ندارد، مگر آن که «عدّ الرّمْل» را نائب فاعل «یضبط» بدانیم و «بیرین» را مفعول فیهِ فرض کنیم که بر خلاف قاعده، حرف «فی» از سر آن حذف شده باشد. بیرین ریگستانی است نزدیک یمامه که اطراف آن معلوم نیست (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «بیرین»). بین «یحصی» و «رمل» (به معنی «الحصی») نوعی جناس معنوی وجود دارد.

گوید: اگر بتوان سنگریزه‌های شن‌زار منطقه «بیرین» را شماره کرد، آنگاه مناقب اهل البیت^(ع) هم برای کسی که در صدد حصر آنها باشد، قابل شمارش خواهد بود.

۲۹. «عقد» در اینجا مجاز مرسل (به علاقه کلّیت) است و مهرها و دانه‌های آن مُراد است. «تضمینا» چون دو مفعولی است مفعولِ اوّل آن (أنفسها) حذف شده و مفعولِ دوّم آن هم چون مفید ظرفیت است، مجرور به حرف «فی» است. اگر بتوان ثابت کرد که دست‌کم بخشی از بیت بعد، برگرفته از سخن کسی دیگر است، آنگاه «تضمینا» نوعی ایهام هم دارد؛ یعنی معنای لغوی آن برای همین بیت، و معنای اصطلاحی آن برای بیت بعد مورد توجه است، چنان‌که «فی نظمه» هم با معنای غیر مراد متناسب است.

گوید: هر گاه گردن‌بندی از مدیحه آنان فراهم آید، روشن‌ان فلکی آرزو می‌کنند که کاش در کنار و در ضمن مهره‌های آن گردن‌بند قرار گیرند.

۳۰. در مجالس المؤمنین به جای «یأبی الله»، عبارت «یا لله» ضبط شده که ظاهراً وجهی ندارد. بین «أبا» و «یأبی» نوعی جناس (شبه اشتقاق) برقرار است. تعبیر «لا أبا لکم»، هم برای ذمّ و هم برای مدح، به کار می‌رود. در مقام نکوهش، معادل «بی‌پدران» است؛ چه، نفی نَسَب یا جهل به آن، مستلزم خست منفی عنه است؛ و در مقام ستایش، با به کار بردن این تعبیر می‌خواهند بگویند اگر پدری داشت، علی القاعده بایست همتایی هم می‌داشت (که همان برادر یا خواهر باشد)، بنابراین، بی‌نظیر و بی‌مانند است. به هر حال در اینجا کاربرد اصلی آن، یعنی نفرین و نکوهش، مورد نظر است.

گوید: به دشمنان علی^(ع) بگویند نفرینتان باد! (از دشمنی خود) دست بردارید (و بدانید) که خداوند برای پیروان حق، خواری و ذلت نمی‌خواهد.

۳۱. چنانچه «عهد» را به نصب بخوانیم، آنگاه ضمیر فاعلی «أعاد» و «زاد» به کلمه

جلاله در بیت پیش بر می‌گردد و تناسب معنوی دو بیت هم رعایت می‌شود. ضمیر «هم» در هر دو مصراع به شیعه در بیت قبل باز می‌گردد.

گوید: دوران پادشاهان ترک، رونق شیعه را باز گردانید و به واسطهٔ ممدوح من، «بهاء‌الدین جوینی» قدرت آنان (شیعه) را افزایش داد.

۳۲. در مجالس المؤمنین، مصراع دوم این بیت و مصراع اول بیت بعد، از قلم افتاده است. گوید: این فرزند صاحب دیوان (خواجه شمس‌الدین جوینی) است که دیوان همه بلاد در دست اوست، و قدرت شما (ناصریان) را سست کرده و از هیچ خوارداشتی نسبت به شما فروگذار نکرده است.

۳۳. «فی قمع» متعلق به «أمنی» است. گوید: مناقب و مفاخر او بسیار است. در سرکوب دشمنان علی^(ع) ارادهٔ خود را قاطعانه محقق ساخت تا آن ملعونان و منفوران را خوار و رسوا کند.

۳۴. در مجالس المؤمنین به جای «العفر» و «السراحینا»، به ترتیب «العفو» و «البراجینا» ضبط شده که هر دو خطاست.

گوید: (اصفهان) سرزمینی است که هیبت بهاء‌الدین، سایه‌های امنیت را بر آن افکنده است و آهو بچگان سرخ و سفید آن دیگر از گُرگان هراسی ندارند (یعنی شیعه دیگر با امنیت خاطر می‌زید و از شر نواصب در امان است).

۳۵. ضمیر در «لهم» به «شیعه»، و در «أعینهم» به «المبغضین» بر می‌گردد. گوید: (بهاء‌الدین) دشمنان شیعه را از منابع دور کرد و با این کار خود، آنان را غمین و چشمانشان را گریان ساخت.

۳۶. «مدّخرًا» حال برای فاعل «یری» است و «اولاده» مفعول به برای «مدّخرًا» است. این بیت نشان‌دهنده تشیع بهاء‌الدین جوینی، ممدوح شاعر است. گوید: (بهاء‌الدین) علی^(ع) را «ولیّ الله» می‌داند و (دوستی و ولایت) فرزندان باشرافت و خجسته او را ذخیرهٔ روز حشر قرار داده است.

۳۷. در مجالس المؤمنین به جای «یغری»، فعل «یعزی» ضبط شده که ظاهراً خطای چاپی است. مفعول فعل «یغری» را باید عموم مردمان دانست که بنا بر تعمیم، حذف شده است. «زوارًا» مفعول فعل «یُخلی» است. دو فرض مرجوح دیگر هم هست: یکی آن که

«زوّاراً» متنازع‌فیه بین دو فعل باشد؛ و دیگر آن‌که «زوّاراً» مفعول «یغری» باشد، و «یخلی» را مجهول بخوانیم که نائب فاعل آن، ضمیر راجع به «قبر» یا «الغری» است. در وجه اخیر، احتمال دعائیه بودن جمله «فلا یخلی» هم منتفی نیست. بین «یغری» و «الغری»، و نیز «ساکن» و «مساکین» جناس اشتقاق مشهود است.

گوید: (مردمان را) به (زیارت) امام علی^(ع) که (جسد مطهرش) در ضریحی در نجف اشرف آرام یافته، ترغیب می‌کند و زائران بینوا را تهی دست نمی‌گذارد و بدانان احسان می‌کند.

۳۸. ضمیر «به» به ممدوح شاعر برمی‌گردد. «معجزه» صفت جانشین مفعول مطلق (به) تقدیر «إهابةً معجزهً») است، یعنی معجزه در اینجا معنی اسمی ندارد و معنی وصفی آن مُراد است.

گوید: پیامبر اکرم^(ص) پس از ششصد و هفتاد سال (گذشته از هجرت) به‌گونه‌ای اعجاز‌آمیز بهاء‌الدین را (برای رسیدگی به مرقد امام علی^(ع) و توجه به شیعه آن حضرت) فرا خواند.

۳۹. در مجالس المؤمنین به جای «أرخیت»، فعل «أرحبت» ضبط شده که اگر تصحیف نباشد، به معنی «وُسَّعَتْ» (گسترده شد) است. «ستاره» نکره موصوفه و مبتداست. خبر آن، جمله «یودّ...»، و رابط خبر، ضمیر «زینت» است. ضمیر «یودّ» هم به ممدوح برمی‌گردد.

گوید: پرده‌ای که بر آستانه مزار امام علی^(ع) آویخته شده است، بهاء‌الدین جوینی آرزو می‌کند که ای کاش به ماه و ستارگان آراسته می‌گردید.

۴۰. «تربة» مفعول اول «کساه»، و «ه» مفعول دوم آن است. «نشر» جانشین مفعول مطلق «عطرت» است. «الدهر» هم مفعول فیه برای «أفاد» است.

گوید: آن پرده، نقش و نگار بوستانی بود که بهاء‌الدین تربتی پاک را بدان پوشانید. تربتی که عطر ثنای ممدوح مرا می‌پراکند و (این عطر) تا ابد الدهر تحسین برانگیز است.

۴۱. ضمیر در «إنفاذها» به «ستاره» برمی‌گردد. «توطیناً» مفعول به برای «رأی» دوم، و «نفس» مفعول به برای «توطیناً» است که لام تقویت بر سر آن آمده است.

گوید: بهاء‌الدین چنین تدبیر کرد که آن پرده را از اصفهان (به نجف) گسیل دارد و آن را نشان تثبیت خود بر (مسیر) ولایت اهل بیت^(ع) می‌دانست.

۴۲. در مجالس المؤمنین به جای «منیته»، کلمه «مبنیة» ضبط شده که تصحیف است. نیز در همان جا حرف واو پس از «الماء» مذکور نیست. «ذاک» در مصراع دَوَم، فاعل «یألف» است و به «الباب» اشاره دارد. فرض مرجوحی هم هست که فاعل «یألف» ضمیر مستتر باشد و به «ذاک» در مصراع اول برگردد و «ذاک» در مصراع دَوَم، مفعول «یألف» و صفت اشاری برای «الماء» باشد.

گوید: و بوییدن تربت این درگاه، آرزوی ممدوح من است، (و این آرزو) تا وقتی که این آستانه با آب و گل در تماس است (یعنی تا ابد) پابرجاست.

۴۳. در مجالس المؤمنین به جای «لا أرغم»، عبارت «لا رغم» ضبط شده که اگر خطای چاپی نباشد، باید «رَعَمَ» از باب تفعیل باشد و آن هم با «أرغم» هم معنی است. گوید: خداوند خوار نکند کسی را که تربت امام^(ع) را ببوید، که (چنین کسی) با وجود تربت او دیگر گل سرخ و گل نسرين را ناخوش می‌دارد و به هیچ می‌انگارد.

۴۴. در مجالس المؤمنین به جای «هذی» و «فی»، به ترتیب «هذه» و «ذی» ضبط شده که اولی با وزن، و دومی با قواعد دستوری ناسازگار است. ضمیر نائب فاعل «یشاب» به ممدوح برمی‌گردد. «ما» در «فیما» یا مصدریه و یا موصوله است که در صورت اخیر، عائد صله آن حذف شده است. مصراع اول به آیه شریفه «قل لا أسألكم علیه أجراً إلا المودة فی القربی» (الشوری: ۲۳) اشاره دارد.

گوید: این همان «المودة فی القربی» (دوستی با خویشاوندان پیامبر^(ص)) است که ممدوح من به سبب آن، به یقین و نه حدس و گمان، پاداش خواهد یافت.

۴۵. در مجالس المؤمنین به جای «ما»، حرف «لا» آمده که ظاهراً تصحیف است. اسلوب «ما + ل + شخص + فعل مستند به آن شخص»، در معنی معادل «لماذا + فعل مستند به همان شخص» است. «ما»ی دَوَم نافیه است. «مثله» یا حال (به تأویل مماثلین له) است، و یا مفعول مطلق (به تقدیر «تأسیساً مثل تأسیسه») است که در وجه اخیر، «تلك» می‌تواند عطف بیان یا بدل نیز باشد. به هر حال این بیت، متضمن نکوهش خلفای عباسی است.

گوید: چرا خلفا در دوران حکومت خود، هم چون ممدوح من چنین رسم و رسومی را پایه‌گذاری نکردند (و چنین بنیادهایی را برپا نساختند)؟

۴۶. در این بیت هم همان اسلوب بیت پیشین به کار رفته است. شاعر در این بیت به نوعی علما و اعیان قوم و حتی شاعران را سرزنش می‌کند و در واقع با این سرزنش، کار خود - یعنی ستایش بهاءالدین جوینی برای رسیدگی و سامان دادن به وضعیّت حرم امام علی^(ع) - را توجیه کرده و نیک جلوه داده است.

گوید: چرا بزرگان (تاکنون) بدین کار اهتمام نورزیده‌اند و شاهان و سلاطین را بدان ترغیب نکرده‌اند.

۴۷. شاعر با آوردن دو بیت پیشین، فضای قصیده را آماده ساخت که کار ممدوح خود را بی سابقه و بی نظیر جلوه دهد و تحسین خلق را برانگیزد و آنان را به دعای خیر برای ممدوح راغب سازد.

گوید: پس (اکنون که بهاءالدین چنین همّتی کرده‌است) باید که زائران این حرم، برای او دعای خیر کنند و ساکنان این شهر هم دعای آنان را آمین گویند.

نتیجه

۱. هرچند بررسی آثار ادبی قاضی نظام‌الدین اصفهانی دلالت روشنی بر تشیع او ندارد یا حداکثر او را یک شیعی معتدل معرفی می‌کند، ولی دست‌کم در غدیریه‌اش در قالب یک عالم شیعی جلوه کرده که به خوبی بر متون روایی شیعه اشراف دارد و با زبان علمای امامیه سخن گفته و احتجاج کرده است.

۲. با توجه به این‌که قاضی در آثارش به صراحت هر دو گروه افراطی (ناصریان و غالیان) را نکوهش کرده، معلوم می‌شود ذکر مناقب و فضائل امام علی^(ع) - در این حدی که در غدیریه‌اش آمده - از نظر او غلوّ به شمار نمی‌آمده است؛ به‌ویژه این‌که این قصیده در زمانی در اصفهان سروده شده که اکثر قریب به اتفاق ساکنان اصفهان در آن دوران سنی (حنفی یا شافعی) بوده‌اند.

۳. سبک و زبان قصیده غدیریه بسیار فاخر و فصیح است و هیچ عجمه‌ای در آن مشاهده نمی‌شود. نیز شاعر همه توان خود را برای به‌کارگیری انواع شگردهای بلاغی و آرایه‌های بدیعی به کار گرفته است.

۴. بر اساس مفاد قصیده غدیریه قاضی، ممدوح او - یعنی خواجه بهاءالدین جوینی - از

مُوالیان امیر مؤمنان^(ع) بوده و مردمان را به زیارت آستان آن امام همام ترغیب و به امور آنان رسیدگی می‌کرده و در سال ۶۷۰ ق پرده‌ای نفیس از اصفهان برای آن آستان فرستاده است.

۵. بر اساس همین سروده، حاکم اصفهان در آن دوران - یعنی خواجه بهاء‌الدین جوینی - ناصیبان را از سلطه بر جان و مال مردم بازداشته و قلع و قمع کرده و امنیت را به اصفهان بازگردانده است.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن‌الرّسول، سیّد محمد رضا (۱۳۹۲). «اعتدال مذهبی در اصفهان قرن هفتم هجری»، در پیچه، س ۹، ش ۲۹، ۶۹-۷۵.
- _____ (۱۳۸۱). «قاضی نظام‌الدین اصفهانی (شاعر ذولسانین قرن هفتم هجری)»، مجلّه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ضمیمه ش ۲۹ و ۳۰، ۱۴۵-۱۸۲.
- _____ (۱۳۸۷). «مناظره سرو و آب»، آینه میراث؛ س ۶، ش ۴۱، ۲۸۵-۳۲۳.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم (۲۰۳۳ م). لسان العرب، ۱۵ ج. بیروت: دار صادر.
- ابن‌یمین، محمود بن یمین‌الدین (۱۳۴۴). دیوان، به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی‌راد. تهران: سنائی.
- امینی، عبدالحسین (۱۳۶۶). الغدیر فی الكتاب والسنة والأدب، ۱۱ ج، ۲، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- انوری، حسن (۱۳۵۵). اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، تهران: طهوری.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان (۱۴۱۵ ق). البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق قسم الدراسات الإسلامية، ۵ ج، قم: مؤسسه البعثة.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۶). «پیشینه تشیع در اصفهان»، (وقف) میراث جاویدان، س ۵، ش ۳ و ۴، ۱۸-۳۱.

- جمال‌الدین اصفهانی، محمد بن عبدالرزاق (۱۳۶۲). دیوان کامل استاد جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، چ ۲، [تهران]: کتابخانه سنائی.
- جُنْگ تبریز. دست‌نویس ش ۳۰۴۷ کتابخانه ملی تبریز، با آغاز و انجام افتاده.
- جواد، مصطفی (۱۹۶۳م). «أصفهان معقل الأدب العربی ونظام‌الدین الأصفهانی»، مجلة المجمع العلمی العراقي، س ۱۰، ۶۹-۹۴.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۳). امثال و حکم، ۴ ج (با صفحه‌شمار پیاپی)، چ ۶، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۳). لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، ۲۰ ج، تهران: دانشگاه تهران.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر (۱۴۲۱ق). الدرّ المنثور فی التفسیر بالمأثور، صحّحها وخرّج أحادیثها نجدت نجیب، تقدیم عبدالرزاق المهدي، ۸ ج، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- شوشتری، نورالله بن شریف‌الدین (بی‌تا). إحقاق الحق وإزهاق الباطل، چ سنگی (به خط ابوالقاسم خوانساری)، تهران.
- _____ (۱۳۶۵). مجالس المؤمنین؛ ۲ ج، چ ۳، تهران: اسلامیه.
- شیخ بهائی، محمد بن حسین (۱۳۳۷). الکشکول، صحّحه وعلّق علیه محمد صادق نصیری، ۲ ج، قم: شرکت طبع و نشر.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م). کشف الیقین فی فضائل أميرالمؤمنین، تحقیق حسین الدرگاهی، طهران: مؤسسه الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامی.
- کمال‌الدین اسماعیل، اسماعیل بن محمد (۱۳۸۶). «رسالة القوس»، به تصحیح سیدمحمدرضا ابن‌الرسول، در: نصوص ورسائل من تراث أصفهان العلمی الخالد، اشرف مجید هادی‌زاده، ج ۱، ۱۶۳-۱۸۰، تهران: هستی‌نما.
- مافروخی، مفضل بن سعد (۱۳۲۸). ترجمه محاسن اصفهان، ترجمه حسین بن محمد بن ابی‌الرضا آوی، به اهتمام عباس اقبال، ضمیمه مجله یادگار، تهران.
- میدانی، احمد بن محمد (۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م). مجمع الأمثال، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ۴ ج، چ ۲، بیروت: دار الجیل.
- میرافضلی، سیدعلی (۱۳۸۱). «قاضی نظام‌الدین اصفهانی و رباعیات او»، معارف؛ س ۱۹، ش ۲ (پیاپی ۵۶)، ۲-۲۵.

- نظام الدين اصفهاني، محمد بن اسحاق. ديوان المنشآت، دست نويس ش ٢٣١٥ كتابخانه احمد ثالث (توپقاپوسراي) تركيه، ٧١٠ق، ٢٢٦ برگ، فيلم ش ٣٢٩ كتابخانه دانشگاه تهران.
- _____ (١٩٨٣م). رباعيات نظام الدين الأصفهاني (نخبة الشارب وعجالة الراكب)، حققها وقدم لها كمال أبودييب، بيروت: دار العلم للملايين.
- _____ (١٣٨٦). «القوسية النظامية»، به تصحيح سيد محمد رضا ابن الرسول، در: نصوص ورسائل من تراث أصفهان العلمي الخالد، اشرف مجيد هادي زاده، ج ١، ١٨١-١٩٨، تهران: هستي نما.

